

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/12/27

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح/نکاح منقطع

مستفید [1] فرع از فروعی که مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) به عنوان احکام نکاح منقطع ذکر فرمودند، مربوط به عده متعه بود. بحث مبسوطی در این فرع گذشت و روشن شد که اگر آمیزش نشده باشد که عده نیست و اگر آمیزش شده باشد؛ خواه مدت تمام شده باشد، خواه مدت را بخشوده باشد، خواه به علتی از علل فاصله‌ایی حاصل شده باشد، او باید دو حیض عده ببیند اگر «ذات الاقراء» است، و 45 روز عده نگه دارد اگر «ذات الشهور» است. آن قول دیگر که یک حیض باشد و مانند آن، آن تام نبود و در معارضه کنار گذاشته شد.

در جریان «عده وفات» در طرح اصلی مسئله آیه سوره مبارکه «بقره» [2] (وَ الَّذِينَ يُقُولُونَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ اَزْوَاجاً يَتَرْتَضِينَ بَاَنْفُسِهِنَّ اَرْبَعَةً اَشْهُراً فَإِذَا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي اَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ). خواننده شد که عده وفات اختصاصی به نکاح خاص ندارد، یک؛ مخصوص به حالت آمیزش نیست، دو؛ در هر نکاح و با هر وضع اگر بین زن و شوهر در اثر مرگ شوهر از یکدیگر فاصله شد، این زن باید عده نگه بدارد که این هم در طلّیعه بحث گذشت. در آن قسمت مرحوم محقق می‌فرماید: «و تعدد من الوفاة و لو لم یدخل بها» ولو آمیزش نشده باشد؛ هم اطلاق آیه، هم روایات تصریح دارد که اگر مرد مُرد؛ چه در نکاح دائم و چه در نکاح منقطع، زن باید عده وفات نگه بدارد در صورتی که حائل باشد؛ یعنی حملی نداشته باشد، «و لو لم یدخل بها باربعة اشهر و عشرة ايام ان كانت حائلاً». «حائل» در مقابل «حامل» است. اینها چون از اوصاف خاصه است «تاء» تانیث برنمی‌دارد، نمی‌گویند زن طالق؛ چون «تاء» به تعبیر سیوطی «تا الفرق»؛ [3] یعنی «تاء» برای فرق بین مذکر و مؤنث است. اگر صفتی مخصوص مؤنث بود و مذکر این صفت را نداشت، «تاء» نمی‌آورند، نمی‌گویند «هی طالقه»، بلکه می‌گویند «هی طالق»، می‌گویند «هی حامل»، «هی حائل». حائل است یعنی باردار نیست، حامل است یعنی باردار است؛ اینکه مرحوم محقق دارد «ان كانت حائلاً» برای همین جهت است. «و بایعد الاجلین ان كانت حاملاً»؛ اگر باردار است که بین «اربعة اشهر» و وضع حمل «ابعد الاجلین» عده اوست. «و لو كانت امه كانت عدتها حائلاً شهرین و خمسة ايام» که تقریباً نصف اوست؛ آن چهار ماه و ده روز بود این دو ماه و پنج روز است. در غالب موارد حکم امه نصف حُرّه است.

بخشی از روایاتی که مربوط به این قسمت است باید خواننده شود. یک فرعی را هم مرحوم صاحب جواهر به عنوان «التاسع» [4] اضافه کردند و آن این است که اگر این زن از شوهر جدا شد، در زمان عده نمی‌تواند شوهر دیگر کند؛ نه به عقد انقطاعی و نه به عقد دائم و برای خود آن شوهر حلال است در زمان عده؛ چون به منزله طلاق رجعی است، گرچه طلاق نیست، ولی به منزله طلاق رجعی است و مرد می‌تواند به او مراجعه کند. و اما در زمان نکاح؛ چه نکاح دائم و چه نکاح منقطع، یک عقد دیگری در زمان نکاح وارد بشود، این عقد دوم باطل است؛

یعنی کسی که مثلاً قبلاً به عقد محرمیت این پسر با آن دختر خانم عقد محرمیت بستند، تا این زمان تمام نشده یا تا این زمان را این پسر به آن دختر نبخشید، عقد مستانف ممکن نیست و باطل است. عقد در عقد باطل است؛ خواه هر دو عقد انقطاعی باشد، خواه هر دو عقد دائم باشد، خواه «احدهما» عقد دائم و دیگری عقد انقطاعی؛ این را هم عقلاً گفتند باطل است چون تحصیل حاصل است، هم نقلاً چون روایات متعدّد داریم. الآن دو طایفه از روایات باید خوانده شود: یکی عده وفات متعه، دوم اینکه عقد در عقد نمی‌شود؛ این دو باب باید ذکر شود.

اما اینکه عده وفات لازم هست و فرق می‌کند بین «ذات الشهور» و «ذات الاقراء»، مرحوم شیخ حرّ عاملی (رضوان الله تعالی علیه) در جلد 22 وسائل صفحه 275 باب 52 از «ابواب عده» از «کتاب طلاق»، آن جا چند روایت هست که دلالت می‌کند بر اینکه عده وفات چهار ماه و ده روز است. دو روایت هست که سندش معتبر است، دو روایت دیگر هست که سندش معتبر نیست و معارض است، لذا متروک است.

روایت اول را که مرحوم طوسی با سند معتبر نقل کردند این است که «عبد الرحمن بن حجاج» می‌گوید از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردم «عن المرأة یترؤجها الرجل مئة ثم یتوفی عنها زوجها هل علیها العدة؟» آیا عده وفات مخصوص نکاح دائم است یا نکاح منقطع هم هست؟ «فقال علیه السلام تعدّ أربعة أشهر وعشر»؛ [5] چهار ماه و ده روز عده نگه می‌دارد. در غیر عده وفات، عده‌ای است که بحث آن گذشت.

در روایت دوم که باز مرحوم شیخ طوسی نقل کرده است «عن ابن ابي عمير عن عمر بن اذينة عن زرارة» که باز روایت معتبر است، می‌گوید از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) سؤال کردم «سألت أبا جعفر علیهما السلام ما عده المئعة إذا مات عنها الی تمع بها؟» شوهر او که مُرد عده وفاتش چیست؟ «قال علیه السلام أربعة أشهر وعشر»؛ چهار ماه و ده روز، «قال ثم قال یا زرارة كل النکاح إذا مات الزوج فعلى المرأة حرة كانت أو أمه و علی أبویها كان النکاح منه مئة أو تزويجاً أو ملک یمین فالعدة أربعة أشهر وعشر»؛ [6] این قانون کلی است که اگر نکاحی صورت پذیرفت؛ چه آمیزش شده باشد و چه آمیزش نشده باشد؛ چه دائم باشد و چه منقطع باشد و چه ملک یمین باشد، او باید چهار ماه و ده روز عده نگه دارد. آن تفاوت اجلین برای آمیزش شده است. پس عده وفات متعه چهار ماه و ده روز است. این روایت دوم را مرحوم صدوق هم نقل کرد. [7] اما روایت سوم و چهارم که معارض‌اند، اینها متروک‌اند.

روایت سوم را که مرحوم شیخ طوسی «عن الصفار عن الحسن بن علی عن أحمد بن هلال عن الحسن بن علی بن یقطين عن أخيه الحسين عن أبيه علی بن یقطين عن أبيه الحسن بن علی» نقل کرد، فرمود: «عده المرأة إذا تمع بها فمات عنها خمسة و أربعون يوماً»؛ [8] 45 روز است. این روایت را حمل کردند به اینکه اگر از هم جدا شدند و عده نگه داشت و در وسط عده شوهرش مُرد، 45 روز است؛ وگرنه آن چهار ماه و ده روز طبق روایات‌های صحیح معتبر و مورد عمل اصحاب، آن مرجع است.

روایت چهارم این باب که معارض است مرحوم شیخ طوسی «عن علی بن الحسن الطاطری عن علی بن غنید الله بن علی بن ابي شعبة الخلیفی عن ابيه عن رجل عن ابي غنید الله علیه السلام» نقل کرد، گفت: «سأله عن رجل تزوج امرأة مئة ثم مات عنها؟» مردی که همسر متعه این زن بود مُرد «ما عدها»، حضرت طبق این فرمایش فرموده باشند که «خمس و ستون يوماً»؛ [9] 65 روز.

اولین مشکل این روایت آن است که دو نقص در سند آن هست: یکی اینکه مرسله است که در برابر آن دوتا صحیح‌ه قدرت مقاومت ندارد، یکی اینکه «علی بن الحسن الطاطری» گفتند واقعی است و مورد توثیق نیست؛ گرچه

برخی‌ها بی‌میل نبودند او را توثیق کنند. پس دو مشکل سندی دارد که در برابر آن دو صحیحه نمی‌تواند مقاومت کند. اینها بحث‌های مربوط به عده وفات متعه است.

اما اینکه عقد روی عقد نمی‌شود، این اختصاصی به بحث ندارد، این در باب احکام عقد باید گفته می‌شد، این را مرحوم محقق باید در باب عقد می‌گفتند، اگر آن‌جا ایشان می‌فرمودند مرحوم صاحب وسائل این روایت را آن‌جا نقل می‌کردند. عقدی کردند به عنوان محرمیت، حالا می‌خواهند عقد رسمی شروع شود؛ اگر عقد رسمی را در زمان اینکه این عقد هست و عقد قبلی منقضی نشد یا مدت را نبخشیدند ابراء نکردند و مانند آن، این عقد دوم باطل است، چرا؟ دلیلی که آوردند: یکی این است که تحصیل حاصل است، وقتی محرم است محرم را که محرم نمی‌کنند. دلیل دوم روایات فراوان است. این روایات را بخوانیم، بعد برسیم به آن مسئله «تحصیل حاصل».

روایتی که مربوط به اینکه در زمان عقد نمی‌شود عقد دیگر کرد - قبلاً مثل اینکه این‌طور گفته شد که اگر زن متعه از شوهرش جدا شد و در حال عده بود، شوهرش نمی‌تواند به او مراجعه کند باید عده بگذرد؛ ولی برابر این روایات این به منزله طلاق رجعی است شوهرش می‌تواند به او مراجعه کند، اما دیگری نمی‌تواند به او مراجعه کند، مگر اینکه عده او منقضی شود، این مربوط به بحث قبلی بود؛ اما حالا اینکه یک قاعده کلی است که عقد در عقد نمی‌شود - این است که مرحوم صاحب وسائل در جلد 21 صفحه 54 باب 23 از «ابواب متعه» این است که «بَابُ أَنَّ الْمَرْأَةَ الْمُتَمَتِّعَةَ بِهَا مَعَ الدُّخُولِ لَا يَجُوزُ لَهَا أَنْ تَتَزَوَّجَ بِغَيْرِ الزَّوْجِ إِلَّا بَعْدَ الْعِدَّةِ وَ يَجُوزُ أَنْ تَتَزَوَّجَ بِهِ»؛ اگر زمانش منقضی شد و بخواهد به عقد کسی در بیاید، تا عده او منقضی نشد نمی‌تواند به عقد کسی در بیاید؛ ولی اگر خواست به عقد شوهر قبلی در بیاید در عده ممکن است. حالا یا در کتاب فقهاست یا در بعضی از نصوص که اگر مائی بود، ماء خود همان مرد است، دیگر محذوری ندارد.

روایت اولی که مرحوم شیخ طوسی به اسناد خود «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ فِي حَدِيثٍ» نقل کرد این است که «أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ الْمُتَمَتِّعَةِ - اینکه «سأل عن المتعة» خصوصیت سؤال ذکر نشد، از جواب فهمیده می‌شود که محور سؤال سائل چه بود - حضرت فرمود: «إِنْ أَرَادَ أَنْ يَسْتَقْبِلَ امْرَأَةً جَدِيداً فَعَلَّ»؛ اگر خواست دوباره با این زن عقد کند؛ یعنی همسر قبلی خودش می‌تواند، «وَلَيْسَ عَلَيْهَا الْعِدَّةُ مِنْهُ»؛ بر زن واجب نیست که از این مرد عده نگه دارد، چون شوهر قبلی او بود، دیگر محذوری برای اختلاط میاه و مانند آن نیست؛ اما «وَعَلَيْهَا مِنْ غَيْرِهِ خَمْسُونَ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً»؛ [10] 45 روز که زماناً دو حیض می‌شود باید عده نگه دارد تا شوهر جدید بگیرد.

روایت دوم این باب دارد که سندش هم معتبر است «ابی بصیر» می‌گوید: «لَا بَأْسَ أَنْ تَزِيدَكَوْ تَزِيدَهَا»؛ یعنی این زن مدت را اضافه کند، یا شما این مدت را اضافه کنید، چه وقت؟ «إِذَا انْقَطَعَ الْأَجَلُ فِيمَا بَيْنَكُمَا»؛ او یک ماهه در عقدش بود، حالا خواستند اضافه کنند، فرمودند عیب ندارد؛ اما مادامی که در عقد هستند نمی‌شود اضافه کرد، باید این مدت نقضی شود تا عقد مستأنف صورت بپذیرد، آن‌گاه «تَقُولُ لَهَا» به شوهر می‌فرماید تو به این زن می‌گویی وقتی مدت تمام شد «اسْتَخْلُوكَ بِأَجَلٍ آخَرَ»، آن هم «بِرِضَا مِنْهَا»، اما «وَلَا يَجُلُ ذَلِكَ لِغَيْرِكَ حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا»؛ [11] دیگری اگر بخواهد بعد از انقضای اجل با این زن ازدواج کند تا عده او نگذشت نمی‌تواند، اما شما می‌توانی؛ ولی این مقدار مسلم است که در زمان نکاح، عقد مستأنف صحیح نیست.

روایت پنجم هم همین مطلب را می‌فهماند. [12] روایت ششم این باب که از تفسیر عیّاشی بود این است که «ابی بصیر» از وجود مبارک امام باقر (سلام‌الله‌علیه) سؤال کرد که متعه چیست؟ فرمود: «لَا بَأْسَ بِأَنْ يَزِدَّهَا وَ تَرِيدُكَ»؛ تو بخواهی مدت را اضافه کنی؛ یعنی از طرف تو مایل باشی او قبول کند، یا او پیشنهاد داد شما قبول کنید عیب ندارد؛ اما «إِذَا انْقَطَعَ الْأَجَلُ يَبْنُوكُمَا»؛ در عقد نمی‌شود عقد دیگر کرد؛ آن وقت «فَتَقُولُ اسْتَخْلُكُ بِأَمْرِ آخِرٍ بِرِضَا مِنْهَا». اما این مطلب هست که اگر بخواهد بعد از انقضای مدت شوهر دیگر بکند - چه دائم چه منقطع - «وَلَا تَجُلُ لِغَيْرِكَ حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا وَ عِدَّتُهَا خَيْفَتَانِ» [13] که قبلاً بحث آن گذشت.

در باب 24؛ یعنی صفحه 57 آن جا دارد «بَابُ عَدَمِ جَوَازِ الْمُتْعَةِ بِالْمُتَمَتِّعِ بِهَا قَبْلَ انْقِضَاءِ الْمُدَّةِ فَإِنْ وَهَبَهَا إِيَّاهَا زَوْجُهَا جَازَ لَهُ ذَلِكَ»؛ در زمان عقد، عقد دیگر جایز نیست، مگر اینکه شوهر بقیه مدت را ببخشد و رابطه‌شان قطع شود تا بتواند عقد جدید بکند. مرحوم کلینی [14] با سند سابق در صیغه متعه از «ابان بن تغلب» نقل کرد که «ابان» می‌گوید به امام صادق (سلام‌الله‌علیه) عرض کردم «الرَّجُلُ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ مُتْعَةً فَيَتَزَوَّجُهَا عَلَى شَهْرٍ ثُمَّ إِنَّمَا تَقَعُ فِي قَلْبِهِ»؛ او مایل است که این محرمیت ادامه پیدا کند، «فَيُحِبُّ أَنْ يَكُونَ شَرْطُهُ أَكْثَرَ مِنْ شَهْرٍ»؛ قبلاً یک ماه بود حالا مایل هستند بیش از یک ماه باشد، «فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَزِدَّهَا فِي آخِرِهَا وَ يَزِدَّادَ فِي الْأَيَّامِ قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِيَ أَيَّامُهُ الَّتِي شَرَطَ عَلَيْهَا»؛ ممکن است که مهریه‌اش را اضافه کند و مدّتش را هم طولانی کند، این ممکن است؟ «فَقَالَ لَا يَجُوزُ شَرْطَانِ فِي شَرْطِهِ». این «لَا يَجُوزُ»، این جواز به معنی نفوذ است؛ یعنی «لا ینفذان» دوتا عقد در یک زمان، نافذ نیستند صحیح نیستند، عقد در عقد نمی‌شود. «فَلَنْتَ كَيْفَ تَمْنَعُ قَالَ يَنْصَدِّقُ عَلَيْهَا بِمَا بَقِيَ مِنَ الْأَيَّامِ»؛ این بقیه ایام را به او می‌بخشد و وقتی که بخشید، عقد مستأنف می‌کند، حالا مدت هر اندازه به توافق طرفین خواستند ممکن است. «قَالَ يَنْصَدِّقُ عَلَيْهَا بِمَا بَقِيَ مِنَ الْأَيَّامِ ثُمَّ يَسْتَأْذِنُ عَزْمًا جَدِيدًا» [15] عقد دیگر می‌کنند. پس از نظر روایت حکم مسلم است، از نظر فتوا حکم مسلم است.

اما این برهان عقلی که در غالب این تعبیّرات فقها هست که تحصیل حاصل محال است، شما با خیلی از این آقایان مذاکره کنید می‌گویند تحصیل حاصل محال است، بگویید چرا تحصیل حاصل محال است؟ می‌گوید محال است وقتی دارد، چه چیزی را ثابت کند! آن قدرت را ندارد که برهان عقلی اقامه کند، حداکثر این را در حدّ استبعاد می‌داند نه استحاله؛ می‌گوید نه، تجربه کنید! بگویید چرا تحصیل حاصل محال است؟ شما می‌گویید محال است، الآن این طور دست و پا می‌زنید در حدّ استبعاد است. می‌گویند وقتی عقد هست، عقد دیگر معنا ندارد، معنا ندارد یعنی مهمل است؟ می‌خواهند کار مهمل انجام بدهند؛ ولی می‌گویند محال است. آشنا نبودن با علوم عقلی این است که آن مستحیل را با مستبعد اشتباه می‌کنند. همه ما می‌گوییم جمع مثلیّن محال است، تحصیل حاصل در همه جا می‌گوییم محال است؛ اما باید بدانیم اگر گفتیم محال است باید پای آن بایستیم و برهان عقلی بیاوریم. اینکه می‌گوییم بعید است، یک امر عرفی است، اگر گفتیم تحصیل حاصل محال است باید برهان اقامه کنیم. ■ می‌گوییم تحصیل حاصل محال است نه بعید، مستحیل است نه مستبعد، چرا؟ اگر یک شیئی به نام «الف» حاصل است، دوباره بخواهید این «الف» را حاصل کنید می‌شود «الف» دوم. این مطلب

اول. مطلب دوم آن است که اگر کثرت شد «الّا و لابد» باید تمیّز باشد، این «الف» اول و این «الف» دوم، دوتا هستند و اگر دوتا هستند باید تمیّز باشد، اگر هیچ میّزی نباشد که دوتا نیست؛ پس «الّا و لابد» باید تمیّز باشد. چون دومی عین اولی است هیچ تمیّزی ندارد، این مطلب سوم؛ بازگشت تحصیل حاصل، بازگشت اجتماع مثلیّن به تناقض است. آدم زبانش باز است می‌گوید محال است؛ برای اینکه این جا هم تمیّز هست، هم تمیّز نیست؛ هم دوتا هست، هم دوتا نیست. اگر «الف» را که حاصل است دوباره حاصل کردید شده «الف» دوم، اگر «الف» دوم است «الّا و لابد» باید با «الف» اول فرق داشته باشد و چون «الف» دوم عین «الف» اول است هیچ فرق ندارد؛ پس هم فرق دارد، هم فرق ندارد؛ هم تمیّز دارد، هم تمیّز ندارد؛ هم کثرت هست، هم کثرت نیست. بازگشت

تحصیل حاصل و همچنین بازگشت اجتماعِ مثَلین به تناقض است؛ اجتماعِ ضدّین هم همین‌طور است.

این پایانِ بحثی بود که مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله تعالی علیه) کردند. بحث بعدی درباره «اماء» است که بعید است مطرح شود، - ان شاء الله - بعد از تعطیلات فروردین به مسئله دیگر می‌رسیم.

حالا چون در آستانه سال جدید هستیم این چند نکته را هم برای همه ما که یادآور خوبی است توجه داشته باشیم. در جریان حلول سال مستحضرید که زمین به دور آفتاب می‌گردد. یک حرکت وضعی داریم که به دور خودش می‌گردد که این شب و روز پیدا می‌شود؛ یک حرکت انتقالی است که به دور آفتاب می‌گردد که این سال پیدا می‌شود. در جاهای دیگر سالشان، حساب و کتابشان جداست، برابرِ کُرَویت زمین و مانند آن است. حالا زمین یک بار به دور شمس گشت و همین یک بار یک بار را که شما از مبدا تاریخ حساب کنید، در دو سه روز آینده 1397 بار زمین به دور آفتاب گشت؛ پس عمر زمین زیاد شد. معنای عید، معنای تحویل سال این است که زمین حرکت کرد و بالا آمد و عمرش زیاد شد، نه متزمن! حالا فرض کنید فلان شخص می‌گوید من پنجاه سال دارم، پنجاه بار زمین به دور آفتاب گشت، شما چرا پنجاه سال شدی؟! شما اگر پنجاه‌تا مطلب فهمیدی، بله پنجاه‌تا حرکت کردی و پنجاه سال شدی؛ شما اگر همان آدم پنجاه سال قبل هستی، شما دیگر حرکتی نکردی که عمرت زیاد شود! عمر هر کسی برابر فهم اوست. او اگر از جهل به علم، از نقص به کمال، از عیب به صحت، از وهم به عقل و مانند آن منتقل شد که واقعاً «خَوَّلَ خَالَنَا إِلَى أَحْسَنِ الْخَالِ» [16] شد، او حرکت کرد، او یک سال حرکت کرد و او می‌تواند بگوید من پنجاه سال دارم؛ اما او وقتی همان خُلُق و خوی پنجاه سال قبل را دارد و هیچ حرکت کمالی در او پیدا نشد، زمین به دور آفتاب حرکت کرده، این آقا عمرش زیاد شده؟! او باید به دور شمس حقیقت حرکت کند تا عمرش زیاد شود. اگر بیان نورانی پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) برای همه ما آموزنده باشد که هست، اثر کند؛ آن وقت می‌گوییم عمر ما سالانه زیاد شده است. مرحوم شیخ مفید (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف الامالی نقل می‌کند در یکی از مسافرت‌ها وجود مبارک حضرت نزدیک‌های ظهر مرتب آسمان را نگاه می‌کرد، عرض کردند چه می‌کنید؟ فرمود: «كُنَّا مَرَّةً رُغَاةَ الْبَابِ فَمِيزْنَا الْيَوْمَ رُغَاةَ الشَّمْسِ»؛ [17] جامعه ما در زمان جاهلیت شتربان بودند؛ مواظب بودند شتر چه وقت غذا می‌خورد یا چه وقت شیر می‌نوشد یا چه وقت می‌خوابد یا چه وقت برمی‌خیزد، در صدد برنامه‌ریزی کار شتر بودند. «فَمِيزْنَا الْيَوْمَ رُغَاةَ الشَّمْسِ»؛ ما الآن به جای شتربانی، شمس‌بان شدیم، ما الآن مواظبیم چه وقت آفتاب از دایره «نصف النهار» می‌گذرد وقت نماز ظهر می‌شود که با خدا مناجات کنیم، ما از زمین به آسمان رفتیم، ما از شتربانی به شمس‌بانی رسیدیم، این را می‌گویند حرکت! این را می‌گویند «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَتَأْ يَغْلَى عَلَيْهِ». [18] فرمود دوتا کار به عهده حوزه‌هاست: یکی اینکه این نوری که من آوردم این را تتمیم کنند و جلوی نقص آن را بگیرند، یکی اینکه در سطح بین‌الملل این را گسترش بدهند و بر همه مکتب‌ها فائز کنند؛ یکی «وَ اللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ» [19] است که الآن خلیفه «الله» باید این کار را انجام بدهد، یکی «يُنْظِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» [20] [21] [22] است که خلفای الهی باید انجام بدهند. این «وَ اللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ»؛ یعنی خدا نمی‌گذارد کسی با شبهه و با نقد و با اشکال واهی، جلوی حقانیت دین را بگیرد، خدا این نور را تکمیل می‌کند که این کار به عهده حوزه است. حالا اگر این مشکل داخلی‌اش حل شد؛ یعنی این دین به نصاب رسید، آیا ما موظفیم کرسی‌های آزاداندیشی داشته باشیم، در کنگره‌های بین‌الملل شرکت کنیم، در نشست ادیان شرکت کنیم و این را «يُنْظِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» بکنیم یا نکنیم؟ فرمود وظیفه شماست! ما اگر همه ابعاد دین را ندانیم اصول دین را، فروع دین را، وحی را، نبوت را، امامت را، ولایت را، مسئله معاد را، اینها اگر خوب

برای ما درس و بحث نشود، چگونه می‌توانیم در کرسی‌های نظریه‌پردازی، در نشست ادیان، در کنگره‌های بین‌الملل، «يُظْهِرُ عَلَى الدِّينِ كَلِمَةً» بکنیم؟! اینکه حضرت فرمود: «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ»، این یک جمله خبریه‌ای است که به داعی انشاء القا شده؛ یعنی بکوشید این اسلام را بالا ببرید و بر همه مکتب‌ها پیروز کنید، اینکه خودبه‌خود بالا نمی‌رود. شما اگر نشست ادیانی نداشته باشید، کنگره بین‌الملل نداشته باشید، کرسی‌های آزاداندیشی نداشته باشید، این اسلام خودبه‌خود جهانگیر می‌شود؟! ما باید این دین را عرضه کنیم، قبول و نکول به عهده خود مردم؛ اینها حق را می‌پذیرند. حوزه باید با دست پُر در همه معارف دین سخن داشته باشد تا بشود «يُظْهِرُ عَلَى الدِّينِ كَلِمَةً»؛ در چند جای قرآن در سوره مبارکه «توبه» یا در سوره مبارکه «صف» این فرمایشات هست.

«فَتَحْضَلْ مِنْهَا أَمْرَيْنِ»: یکی اینکه تا ما به دور شمس حرکت نکنیم کودک شصت ساله، کودک هشتاد ساله، کودک هفتاد ساله هستیم، «صَبِيٌّ يَتَشَبَّحُ»؛ منتها حالا طرز غذا خوردن و طرز حرف زدن هایمان فرق می‌کند، وگرنه وقتی عقل رشد نکرد این کودک هشتاد ساله است. دوم اینکه وقتی خودمان به دور این شمس حرکت کردیم و واقعاً کامل شدیم، بتوانیم این را «يُظْهِرُ عَلَى الدِّينِ كَلِمَةً» انجام بدهیم که - ان شاء الله - شدنی است به امید آنکه صاحب کلی این نظام وقتی ظهور کرده است، همه را به احسن وجه بپذیرد. - ان شاء الله - سفر پُربرکتی داشته باشید.

- [1] شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام (ط - اسماعيليان)، المحقق الحلبي، ج 1، ص 251.
- [2] بقره/سوره 2، آیه 234.
- [3] البهجة المرضية على الفية ابن مالك، جلال الدين السيوطي، ج 1، ص 475.
- [4] جواهر الكلام، الشيخ محمد حسن النجفي، ج 30، ص 202.
- [5] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 275، أبواب العدد، باب 52، ح 2، ط آل البيت.
- [6] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 275، أبواب العدد، باب 52، ح 2، ط آل البيت.
- [7] من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، ج 3، ص 465.
- [8] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 276، أبواب العدد، باب 52، ح 3، ط آل البيت.
- [9] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 276، أبواب العدد، باب 52، ح 4، ط آل البيت.
- [10] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 54، أبواب المتعة، باب 23، ح 1، ط آل البيت.
- [11] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 54، أبواب المتعة، باب 23، ح 2، ط آل البيت.
- [12] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 55، أبواب المتعة، باب 23، ح 4، ط آل البيت.
- [13] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 56، أبواب المتعة، باب 23، ح 6، ط آل البيت.
- [14] الكافي - ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج 5، ص 458.
- [15] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 57، أبواب اباحتها، باب 24، ح 1، ط آل البيت.
- [16] زاد المعاد - مفتاح الجنان، العلامة المجلسي، ج 1، ص 328.
- [17] الامالی (للمفيد)، النص، ج 1، ص 136.
- [18] من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، ج 4، ص 334.
- [19] صف/سوره 61، آیه 8.

[20] توبه/سوره 9، آیه 33.

[21] فتح/سوره 48، آیه 28.

[22] صف/سوره 61، آیه 9.